

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طـــــــنــــز

نعمت الله مختارزاده
شهر اسن – المان

خبر ندارد

بخدا قسم که جانا ، دل تو خبر ندارد
ز فراق روی ماهت ، شب ما سحر ندارد
به بریشم و به پنبه ، سر ما بریده رفتی
دل سنگت ای عزیزم ، خبر از تیر ندارد
دل بیدلان شکستی ، به کرشمه و به نازی
که تفاوتی برایت ، نم و خشک و تر ندارد
بخدا کباب گشته ، جگرم به سیخ هجرت
به زغال ارچه هرگز ، پف ما اثر ندارد
به زمین دل نشاندم ، شجر محبت تو
چه کنم نهال عشقت ، بخدا ثمر ندارد
شده نخل آرزویم ، به امید وصل ، پیوند
دگر انتظار رنگ و ، گل و بو و بر ندارد
اگر از هُبوط یاری ، خبری نمی شنودم
ز چه ساکنی به مهبط ، که به ما ضرر ندارد
به هوای ما پریدی ، به دیار غیر رفتی
به دلت محبت ما ، کتیش دگر ندارد

هوسی اگر نداری ، به مقام و جاه و عزت
ز چه دستِ شورِ عاشق ، عسل و شکر ندارد
به خدا که الفتِ تو ، به پی و رگم سرشته
دلِ کینه تُوزت ای جان ، غمِ خیر و شر ندارد
دگر این بجا نباشد که (به دل رهیست ، دل را)
(دلِ ما ز غصه خون شد ، دلِ تو خیر ندارد)
گله ، شکوه و شکایت ، همه مالِ من ، نه از تو
که پدر ز مهر و الفت ، گله از پسر ندارد
تو اسیرِ تاج و تختی ، منم آن گدایِ (نعمت)
که به سویِ هر فقیری ، شهِ ما نظر ندارد

(4 اکتوبر 2002)